

# زندگی



این که درس یک مقطع را بچه‌ها در مقطع قبل یاد بگیرند، نادرست است و این عجله و فشار را ما برای دخترمان نمی‌خواستیم اما خوب حس او و درکش از شرایط خودش و بقیه ممکن است متفاوت باشد

## گزارشی در باب کودک کلاس اولی داشتن و نگرانی‌هایش

# فرزند من کلاس اولی است

آیه طائبی  
دبیر سوس زندگی

این است که من نگران بزن و برقص توی مدرسه نیستم، نگرانی من دقیقاً روبه‌روی این دوستانی که گفت وگو کردید، است. من و علی سال هاست مانع شده‌ایم که کسی با پارسا درباره خدا و دین صحبت کند، حالایم ترسیم تصویر دیگری از این امور در مدرسه توی ذهن پسرمان ایجاد شود.

علی که تعجب من را می‌بیند به خنده می‌افتد و با خنده توضیح می‌دهد: مسأله این است که به نظر ما تصویری از خدا که در جامعه سنتی مذهبی وجود دارد، تصویر دوست داشتنی نیست و بیشتر خدا سریع الحساب و جبار است در حالی که خداوند در نگاه ما همان رحمان رحیم است. دین در نگاه ما مجموعه دستورات العمل فقهی برای بکن و نکن فقط نیست، روح جاری در زندگی است و این روح اتفاقاً بسیار لطیف است.

مآئده به تصویری از امیرالمؤمنین در نقاشی‌ها اشاره می‌کند و می‌گوید: من امیرالمؤمنین را یک عاشق می‌دانم، یک آدم لطیف و اصلاً از این حجم لطافت آن جنگ‌آوری زیباست. حالا تصور کنید تصویری که توی مدرسه به بچه‌ها داده می‌شود بیشتر یک پهلوان است. علی از تجربه خودش در دوره مدرسه می‌گوید که مورد قلدری واقع می‌شده و برایش سال اول مدرسه جهنم بوده است. از نگرانی‌اش برای پارسا می‌گوید: بولی کردن و قلدری در مدرسه‌های پسرانه بیشتر اتفاق می‌افتد و واقعاً دردناک است. پسرها هم خیلی وقت‌ها کسرشان‌شان می‌شود که برای خانواده از این مسأله حرف بزنند اما این چیزی از دردناک بودن ماجرا کم نمی‌کند. ما با پارسا وقتی پارک می‌رویم هم با مدل‌های رقیب این ماجرا درگیر بوده‌ایم. بارها با هم

شرایط امروز خیلی مشکل است. می‌پرسم خوب در این شرایط راهکار شما برای کم شدن آسیب به ریحانه‌تان چیست، چه کار کردید و چه کارهایی می‌کنید در طول سال؟ محسن جواب می‌دهد: مهم‌ترین عامل بازدارنده از سرخوردگی و حس ناکافی بودن عزت و اعتماد به نفس است. ما روی این ویژگی برای بچه‌ها خیلی وقت گذاشتیم. با وجود سن کمش، ریحانه خودش و توانایی‌هایش را می‌شناسد و این می‌تواند خطر سرخوردگی را کاهش دهد از طرف دیگر توی جلسه‌های هفتگی خانوادگی ما درباره حس‌هایمان و تجربه‌های شکست و ناگامی و حس‌های مثبت حرف می‌زنیم آنجا هم احتمالاً اگر حسی ایجاد شود می‌توانیم از بین ببریم‌اش.

زینب ادامه حرف را می‌گیرد: به نظر ما ارتباط با دین لایق در سنین کم ارتباط عاطفی است. حس خوش به دین و محبت به حضرات معصومین تا حدی ایجاد مصونیت می‌کند و ما مهم‌ترین تلاشی که در بچه‌ها کرده‌ایم، ایجاد این حس خوش و این محبت است از طریق شاد کردن جشن‌ها تا عدم فشار برمناسک و عزاداری‌ها. همچنین امیدمان به این حس خوش و ارتباط عاطفی است.

بیم و امیدهای زینب و محسن و گزارش مختصری از حرف‌هایمان را برای دوست دیگرم علی و همسرش مآئده مطرح می‌کنم تا مقدمه گفت‌وگویمان باشد.

علی و مآئده متولد ۷۰ و ۷۲ هستند و ۹ سالگی هست که ازدواج کرده‌اند و پسرشان پارسا امسال کلاس اولی است. مآئده چراغ اولین جواب را روشن می‌کند و می‌گوید: راستش



## نگرانی‌ها مثل اضطراب جدایی از فرزند، نگرانی تأمین وسایل مورد نیاز، دغدغه آسیب‌های اخلاقی در برخی مدارس و لیست بلندبالایی از مسائل دیگر است

شبهه هم هست. بحث مسموم کردن ذهن بچه هم هست. من برای دو فرزند دیگرم می‌توانم توضیح دهم و آنها هم چیزهایی که در ذهنشان هست را مطرح می‌کنند و بحث می‌کنیم اما ریحانه هنوز به اینجا نرسیده و تغییر حس و ذهنیتی که از جانب معلم توی ذهن کودک ایجاد می‌شود، کار مشکلی است.

می‌پرسم با این همه دغدغه چرا به ریحانه در خانه آموزش نمی‌دهید که زینب می‌گوید: برای دختر و پسر بزرگترم این کار را کردیم، یک سالی نفرستادیم‌شان مدرسه و خودمان آموزش‌شان دادیم، هم کار فنی و آموزش‌های دیگر و هم درس‌های مدرسه اما آخر سال با وجود اینکه قانوناً موظف بودند

که امتحان بگیرند، مانع امتحان دادن بچه‌ها شدند و آنها یک سالی از باقی همسالانشان عقب افتادند.

از طرفی رفتن به مدرسه‌های غیرانتفاعی هم برای یک خانواده معمولی تقریباً غیرممکن است، برای همچنین کاری باید حدوداً ماهی ۲۰ میلیون تومان فقط برای شهریه مدرسه سه بچه کنار گذاشت که با

دو سه سال قبل معلم هم بوده و سابقه تدریس دارد. او برآمده از این تجربه می‌گوید: دغدغه دیگرم، معلم‌ها هستند که ذهن‌های مسموم و خودشان مسموم‌کننده هستند. من توی این سال‌های طولانی تدریسم، دیدم که بسیاری از معلم‌ها نه دغدغه مذهب دارند، نه نسبت و دل‌بستگی با ایران و جمهوری اسلامی.

این نوع نگاه باعث می‌شود در گفت‌وگو و حرف‌های توی کلاس فضای سیاهی و ناامیدی را به ذهن بچه منتقل کنند. زینب که گرافیک است و در خانه فریلنس کار می‌کند، میان حرف محسن می‌گوید: مگر در این چند سال اخیر کم توی شبکه‌های اجتماعی دیده‌ایم که معلم فلان موسیقی مستهجن را برای بچه‌ها پخش کرده و خودش و بچه‌ها مشغول رقص هستند. من قائل به تربیت بسته نیستم اما بعضی موسیقی‌ها را نمی‌خواهم حتی به گوش دخترم بخورد و در فضایی نصف روزش را بگذرانند که هیچ نسبتی با دین و بعضاً اخلاق وجود ندارد.

محسن حرف زینب را ادامه می‌دهد: گرفتاری این است که فقط هم عدم رعایت مسائل دینی نیست، بحث

چند روز پیش با دو نفر از دوستانم حرف از مدرسه شد. از ما سه دوست، یکی اوایل دهه شصت به دنیا آمده بود، یکی میانه آن و دیگری اوایل دهه هفتاد. تجربیات مختلفی از مدرسه داشتیم اما در یک چیز مشترک بودیم آن هم تنفر از اول مهر با آن سرود مزخرف «بوی ماه مهر ماه مهربان» بود، با این همه هر سه، دوباره یا درگیر اول مهر بودیم یا در شرف افتادن در پروسه مدرسه و بازی‌هایش، اما این بار به خاطر فرزند انمان.

این شد که تصمیم گرفتم گپی که درباره نگرانی‌هایمان از مدرسه رفتن بچه‌ها داشتیم را با حضور همسرانشان ادامه دهیم تا از زاویه دو خانواده و هر دو والد این موضوع را داشته باشیم.



این که درس یک مقطع را بچه‌ها در مقطع قبل یاد بگیرند، نادرست است و این عجله و فشار را ما برای ریحانه نمی‌خواستیم اما خوب حس او و درکش از شرایط خودش و بقیه ممکن است متفاوت باشد. محسن با اینکه شغل آزاد دارد تا

محسن و زینب، متولد ۶۱ و ۶۵ هستند و نزدیک ۲۰ سال است که ازدواج کرده‌اند و سه فرزند دارند که به ترتیب متولد ۸۴، ۸۹ و ۹۵ هستند. ریحانه دختر ۷ ساله‌شان امسال کلاس اولی است و این والدین حالا می‌روند که برای چهارمین بار اول

قلدری در مدرسه‌های پسرانه بیشتر اتفاق می‌افتد و واقعاً دردناک است. پسرهای خیلی وقت‌ها کسرشان‌شان می‌شود که برای خانواده از این مسأله حرف بزنند اما این چیزی از دردناک بودن ماجرا کم نمی‌کند

## کلاس اولی‌ها